

شیراز نه‌تنها با فاصله‌ی زیادی در صدر مشارکت‌های ادبی خارجی همایش قرار گرفت، بلکه از حیث قدرت ادبی و مضمونی سرآمد همه‌ی مقالات داخلی و خارجی و جاودانی شد.

داستان ما آثا در این‌جا به پایان نمی‌رسد. حدود چهاردهه بعد از سروده‌شدن این قصیده یعنی در زمانی که نسل‌کشی عربان اسرائیلی در غزه با پشتیبانی کامل کشورهای غربی، چیزی از اعتبار منشور ملل متحد و منشور حقوق بشر باقی نگذاشته است، قصیده‌ی خلیلی بار دیگر در فضای مجازی به‌شدت مورد استقبال و توجه قرار گرفت و خوانندگان از هماهنگی مضمون قصیده با چگونگی زمانه‌ی ما سخت در حیرت افتادند.

قصیده‌ی مزبور به‌طور معجزه‌وار، به بسیاری از جزئیات رخدادهای تمدن‌سوز دوران ما مربوط می‌شود. قوای تجاوزگر شوروی در فوریه‌ی ۱۹۸۸، افغانستان را ترک گفتند و کارنامه‌ی سستگینی از جنایات خود در حافظه‌ی تاریخ به‌جا گذاشتند. قصیده‌ی خلیلی اما سال‌ها پس از درگذشت او در غربت، به حیات خود ادامه داد تا نیم‌قرن بعد نشان دهد که جهان سرمایه‌داری غرب نیز در بزنگاه تاریخ فضیلتی ندارد که به جهان موزه‌ای‌شده کمونیسم بفروشد.

قصیده‌ی خلیلی را به‌مثابه‌ی یکی از موفق‌ترین مانیفست‌های اعتراضی، بشردوستانه و امیدبخش معاصر با هم بخوانیم و دریابیم، همان‌گونه که سعدی با حکمت انسان‌دوستی بین دوباره‌ی جهان پیشامغول و پسامغول پل زد و اجازه نداد که خشونت‌های تاریخی به گسست تمدنی بینجامد، مرید افغانی سعدی - خلیلی - نیز برای جهان نسل‌کشی‌دیده‌ی امروز حکمت‌ها و نویده‌های مهمی برای بازآفرینی ارزش‌های الهی و انسانی دارد.



هو

به بارگاه سعدی

مرحبا محفل استاد بشر شیخ همام

که در اقلیم سخن پیشروان راست امام هشت قرن است که خاک در این روضه‌ی پاک

نامه‌ی اهل ادب را شده مشکینه ختام

هشت قرن است که بنوشته فلک با خط زر

رقم عزت آن را به جبین ایام

زهره هر شب در «بستان» بگشاید که ملک

عطرآگین کند از نکبت آن طره‌ی شام

زین «گلستان» به‌فلک هدیه برد باد سحر

تا کند عرش‌نشینان سخن تازه مشام

در ره خانق‌اش بوسه زند صبح و مسا

سالگان ره تحقیق به اخلاص تمام

بر در میکده‌ی عشق نیاید چون وی

پیر دردی‌کش دریادل دریاآشام

آن که در خاک در خم‌کده‌ی وحدت دید

رازهایی که نشد کشف به جمشید زجام

ای بسا شاعر لفاظ که با جودت طبع

نشناسد به جهان هیچ‌کس از وی جز نام

لیک آوازه‌ی این شیخ قرون و اعصار

تا زمانست و مکانست نیابد انجام

اوست کائنار ازل دیده در آئینه صبح

اوست کآسرار ابد خوانده به دیباچه‌ی شام

شهد جوشد زئی خامه‌ی وی تا دم حشر

بس حلاوت که خدایش پنهاده به کلام

خوانده در مدرسه حکمت قرآن تعلیم

برده از مشرق انوار پیمبر الهام

عشق را گفته که بر مسند جان باش امیر

نفس را گفته که بر درگه تن باش غلام

عقل را گفته که دل بارگه جانانست

حیف سر منزل جانان که کند دیو مقام

عدل را گفته چراغیست فرا راه حیات

شود از پرتو آن کار دو عالم به نظام

شاه را گفته منه پای به ئه کرسی چرخ

پیش تقدیر مشو غزه به‌زیرنه حسام

باز را گفته که با صعوه‌ی مسکین مستیز

پیل را گفته که بر لانه‌ی موران مخرام

به پدر گفته مزن بوسه به روی فرزند

اندر آن‌جا که بود چهره‌ی زرد ایتام

تا جهانست برین روضه‌ی فرخنده درود

تا سپهر است برین قبله‌ی عشاق سلام

سعدیا دیده گشا حالت دنیا بنگر

ماجرای دل آواره‌ی شیدا بنگر

بشریت شده دیوانه‌ی خودخواهی و آز

حال این خودکش دیوانه‌ی رسوا بنگر

به‌گمان تو بشر یک‌به‌یک اعضای هم‌اند

اینگ ای شیخ اجل این همه اعدا بنگر

ملتی غرقه به خون گشت و ننالید کسی

وضع هم‌دردی و غم‌خواری اعضا بنگر

ای که در دیده‌ی تو بود جهان خرم و شاد

اینگ این صحنه‌ی خون‌ریزی و یغما بنگر

آدمی را که به نزد تو مقامی است رفیع

لعبت فتنه و ویرانی و غوغا بنگر

دل وی مسخ شده صورت آن برجاست

پسر آدم و دوشیزه‌ی حوا بنگر

راستی و شرف و دوستی و مهر و وفا

حرف‌هایست که افتاده ز معنا بنگر

یک قدم دور ترک ملت همسایه‌ی خویش

غرقه در آتش که افتاد ز معنا بنگر

بدتر از ظلم هلاکو و زوال بغداد

حالت کشور آتش‌زده‌ی ما بنگر

جای گل، مشهد خونین جوانان وطن

هر قدم پهلوی هم در دل صحرا بنگر

شهرها سوخته در آتش بیداد و ستم

دود آن سر زده در گنبد خضرا بنگر

ناز پرورد حیا مظهر ناموس و عفاف

دختر غرقه به خون چون گل حمرا بنگر

طرفه کاریست که آن تشنه به خون مردم

بر سر صلح هنوزست به دعوا بنگر

روح انسانی وی رفته نگون‌سار به چاه

عَلمِ نخوت وی فوق ثریا بنگر

بی‌خدا خانه خدا شد به دیار اسلام

غفلت مومن و ترسیدن بی‌جا بنگر

شکوه از دشمن خونخوار ندارد سودی

وضع سرما زده سرد احبا بنگر

پرچم سرخ گر امروز در این جاست بلند

حاش لله تأمل کن و فردا بنگر

سعدیا روضه مینوی تو بادا خرم

تا بلند است و به پا این فلک مینافام

در شب تیره‌ی غم، شکر که غمخواری هست

بسته شد گر در اغیار در یاری هست

در «گلستان» سحرم مرغ چمن داد نوید

گفت مُشکن دل ماتم‌زده، دلداری هست

«بوستان» را بگشا کر زه دور آمده‌ام

جای گل هدیه‌ی من دامن پر خاری هست

نغمه‌ی بلبل اگر نیست مرا مونس راه

ناله‌ای چند زمرغان گرفتاری هست

تحفه‌ی شاعر آواره درین بزم وفا

خون دل، داغ جگر، چشم گهرباری هست

دوشنبه ۱ اردیبهشت ۱۴۰۴
سال چهارم - شماره ۷۶۶
www.hammihanonline.ir

از سر تربت آتش نفسان می‌آیم
گر به غم‌نامه‌ی من گرمی گفتاری هست
مگر از مشهد گلگون کفنان بگذشتم
که به هر حرف من از خون دل آثاری هست
گرچه از مصر سخن خیل عزیزان رفتند
مرحبا یوسف ما را که خریداری هست
اندرین دشت که گم کرده بشو راهش را
شکر کر دور صدای دل بیداری هست
غزنه گر سوخت سنایی کند آواز بلند
سوخت گر شهر هری خواجه‌ی انصاری هست
از گلستان نشود نغمه‌ی سعدی خاموش
تا به پهنای فلک ثابت و سیاری هست
شرق را هست به تاریخ بشر مایه‌ی ناز
تا در آن مولوی و حافظ و عطّاری هست
مُلک دل‌هاست ز خسرو نه ز کیخسرو چم
یک‌دم از روزن دل بین اگر انکاری هست
در شب تیره‌ی ما کوکب اقبال هنوز
می‌کند جلوه که آئینه و دیداری هست
جز تباهی نبود قسمت انسان هرگز
تا سر رشته در انگشت تبه‌کاری هست
بشر و یک نفس آرام محال است محال
تا به کاشانه‌ی وی ازدر خون خواری هست
نازم آن برهنه پا را که به دشمن فهماند
ملت بت‌شکنی در دل گُھساری هست
گردن شیر بود قدرت زنجیر شکن
بهر تسلیم به هر جا خر و افساری هست
می‌توان کرد چو من ناله خونبار کسی
که چو سعدی مژه‌اش ابر گهرباری هست
سعدیا! تو پدری، راه‌شناسی، شیخی
بوسه‌گاه دل و جان روضه‌ی تو باد مدام
شادروان استاد خلیل‌الله خلیلی
با سلام‌ها و درودها به روح و تربت خلیلی آتش‌نفس که هم‌اکنون در جوار مزار سیدجمال‌الدین اسدآبادی در صحن دانشگاه کابل آرمیده است.

آگهی فراخوان ارزیابی کیفی شماره ۴۰۴۰/۶۰۰۱ (شماره ۲۰۰۴۰۰۱۱۸۸۰۰۰۰۰۰۷ در سامانه ستاد)		
نوبت اول		شرکت برق منطقه‌ای اصفهان
شرکت فراخواننده: شرکت برق منطقه‌ای اصفهان		
شماره فراخوان	موضوع فراخوان	شرایط و الزامات ورود به فراخوان
۴۰۴۰/۶۰۰۱	ارزیابی کیفی توان انجام طراحی، تامین تجهیزات، انجام عملیات ساختمانی، مونتاژ، نصب وتست و راه اندازی مربوط به توسعه پستهای فوق توزیع شرکت برق منطقه‌ای اصفهان	دارا بودن گواهی صلاحیت پیمانکاری حداقل رتبه ۵ نیرواز سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور

► نحوه دریافت استعلام‌های ارزیابی کیفی:
کلیه مراحل برگزاری فراخوان‌های ارزیابی کیفی از دریافت و تحویل اسناد استعلام ارزیابی کیفی تا تهیه لیست کوتاه، با مراجعه به "سامانه تدارکات الکترونیکی دولت(ستاد)" به آدرس www.setadiran.ir امکان پذیر خواهد بود.(اطلاعات تماس "سامانه تدارکات الکترونیکی دولت(ستاد)" جهت انجام مراحل عضویت در سامانه و دریافت گواهی امضاء الکترونیکی (توکن): مرکز تماس: ۰۲۱-۴۱۹۳۴۰، دفتر ثبت نام: ۰۲۱-۸۵۱۹۳۷۶۸ و ۰۲۱-۸۵۱۹۳۷۶۸ تماس با کارفرما، در صورت لزوم در ساعات اداری روزهای کاری با شماره (۰۲۱-۳۶۲۷۰۸۲۰)

► مهلت دریافت استعلام‌های ارزیابی کیفی:
از ساعت ۱۰:۰۰ صبح روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۴/۰۳/۳۱ لغایت ساعت ۱۶:۰۰ روز یک‌شنبه مورخ ۱۴۰۴/۰۲/۰۷

► مهلت و محل تحویل استعلام‌های ارزیابی کیفی:
نسخه الکترونیکی کلیه مدارک و مستندات استعلام ارزیابی کیفی بایستی حداکثر تا ساعت ۱۴:۰۰ روز دوشنبه مورخ ۱۴۰۴/۰۲/۲۲ در سامانه تدارکات الکترونیکی دولت(ستاد) بارگذاری گردد.

► شرایط فراخوان‌های ارزیابی:

۱- پس از بررسی اسناد و مدارک واصله فراخوان‌ها در چهارچوب ضوابط و مقررات از شرکت‌های واجد شرایط برای دریافت اسناد و مدارک مناقصه دعوت بعمل خواهد آمد.

۲- شرکت برق منطقه‌ای اصفهان می‌تواند تا ۲ سال آینده از نتایج این فراخوان‌ها جهت اجرای پروژه‌های مشابه استفاده نماید.

۳- سایر شرایط و اطلاعات مربوط به فراخوان‌ها در استعلام ارزیابی کیفی، موجود می‌باشد.

ضمنا می‌توانید این آگهی را در سایت‌های اینترنتی مشاهده کنید

www.setadiran.ir
www.tavanir.org.ir
www.erec.co.ir
<http://www.iets.mporg.ir>

روابط عمومی شرکت برق منطقه‌ای اصفهان
شناسه آگهی: ۱۹۱۶۰۹۹

بوطیقا

سیاست شعر نیست

در اهمیت فهم سیاسی
محمدتقی بهار



فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

یکم اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۰، سالروز درگذشت محمدتقی بهار؛ شاعر، ادیب، روزنامه‌نگار و سیاستمدار معروف است.
سنتجش اهمیت بهار در ادبیات در توان من نیست، اما خوب می‌دانیم که او، هم تایید بزرگانی اهل تأمل و تدقیق در این عرصه را دریافت داشته، هم این اقبال بلند را یافته که برای نمونه‌با اثری چون «مرغ سحر» به‌حافظه‌جمعی ملت راه یابد و بسیاریاںی باسوز و گداز، ابیات این شعر را زیر لب زمزمه کنند و از خدا، فلک و طبیعت بخواهند که شام تاریک این مملکت را سحر کند. به هر روی بهار در شعر و شاعری هرچه بود و هرچه سرود، در تصحیح و ترجمه و تدریس هرچه کوشید و هرچه پیمود، برای من در مقام سیاستمدار نیز اهمیت دارد.
مهمترین دلیل اش هم اینکه، او از معدود شاعران و ادیبان ایرانی بود که متوجه تفاوت دنیای شعر و ادبیات با دنیای سیاست شد و به همین دلیل اگر چه در بسیاری از مراحل زندگی سیاسی خود، جزء لشکر شکست‌خوردگان بود، اما در ازای این ناکامی‌ها بدین نکته نیز تظن یافت که با آرزوآندیشی و نازک‌خیالی رایج در شعر نمی‌توان عمارتی رفیع و مستحکم بنا نهاد و منطق حاکم بر سیاست با منطق غالب بر ادبیات تفاوتی بنیادین دارد.

بهار از عصر مشروطه به دنیای سیاست وارد شد و در مجلس سوم شورای ملی به‌عنوان نماینده مردم درکر راهی تهران شد. تصویب اعتبارنامه‌اش اما به درازا کشید و مخالفانی چون حسن مدرس داشت که نحوه برگزاری انتخابات درگز را غیرقانونی می‌دانست. با این همه، هم بهار وارد آن مجلس شد و هم بعدتر یکی از اصلی‌ترین نمایندگان همراه مدرس در جریان اعتراض‌اش به جمهوری رضاخانی و انقراض سلطنت قاجار بود. بهار در همین دوران وضعیت‌متناقضی را نیز تجربه‌می‌کرد. در همان مجلس سوم بود که جنگ جهانی اول شروع شد. لشکر روس‌ها نزدیک تهران بود که بهار به همراه جمعی دیگر از نمایندگان راهی قم شد تا «کمیته دفاع ملی» را تشکیل دهد. تشکیل کمیته اما اثری نداشت، هم مجلس تعطیل شد، هم دست بهار شکست و هم باهمان دست شکسته‌به خراسان تبعید شد. مخلص کلام، بهار در همین تجربه‌ها دریافت تا زمانی‌که «دولت مرکزی مقتدر که با همراهی احزاب و مطبوعات آزادی‌خواه و به‌شرط عدالت بر سر کار آمده باشد» پدید نیاید، مملکت «مرکز ثقل» نخواهد داشت. بر این اندیشه نیز اصرار ورزید و به همین دلیل هر آن فعلی را که به تضعیف دولت منجر شود، مفسده‌برانگیز می‌دانست؛ چه عامل اش کلنل پسیان باشد، چه میرزا کوچک‌خان. با این همه تحقیق ارزوی بهار چندان طول کشید که به‌قول خودش، وقتی رضاخان قصد کرد به فیضه قدرت، دیگر چیزی از حکومت و کشور باقی نمانده بود. نگرانی بهار هم همین بود زیرا به‌گمانش قدرت این مردنوظهور، بیش از حد بود و این برای مملکت و آن آزادی‌ای که بهار مدنظر داشت، «خطرناک» می‌نمود.

حق با بهار بود یا نه، مسئله این یادداشت نیست. مهم این است که بهار اینجا گوش به زنگ شد که حیات سیاسی اش به «کوچه‌بن‌بست» رسیده است و دیگر با منطق پیشین‌اش که تمام خوبی‌ها را در کنار هم می‌خواست، نمی‌شود دست به عمل سیاسی زد. خودش نوشت: «حیات سیاسی من که به خلاف روح شاعرانه و نقیض حالات طبیعت و شخصیت واقعی من بود، پایان یافت.» آری بهار متوجه شد که دیگر نمی‌توان با صرف آرم‌انخواهی و اعتراض، سیاست‌پیشگی کرد. او البته عافیت‌طلبی نیز نکرد. نه ژست قهرمانانه گرفت، نه بنده قدرت شد. کنار نشست و در میدان ادبیات به‌مملکت خویش خدمت کرد. چنین انتخابی از این بصیرت برمی‌آمد که او فهمید سیاست عرصه توازن نیروها، میدان منافع و مصالح موقتی است و در آن قدیس‌سازی و شترتازی راهی به جایی نمی‌برد؛ کما اینکه او در عمل این تجربه را با مدرس آزموده بود. اینجا را که می‌نویسم بیش از هر چیز یاد صحبت‌های مصطفی‌مهرآیین می‌افتم که جایی گفته بود: «کل شعر چپ است. اصلاً شعر راست ندارد.» من این حرف را چندان نمی‌فهمم، اما بعید می‌دانم بهار را بتوان شاعری چپ نامید. او البته باری لنین را ستوده بود، اما آنجا که به سیاست مربوط می‌شد، هیچ‌گاه چپ نبود. در عین حال بهتر از بسیاری از روشنفکران، سیاست و تفاوت‌اش با شعر را می‌فهمید.